

جایگاه پیامبر اعظم(ص) در ادب عامه

مصطفی خلعت‌بری لیماکی*

khalatbari@radioresearch.ir

مقدمه

راجع به شخصیت و سیره پیامبر اسلام(ص) کتب بسیاری منتشر شده، اما از منظر فرهنگ‌عامه به وجود گرامی ایشان پرداخته نشده است. با این حال در برخی کتب، اشعار و قصه‌هایی راجع به پیامبر اسلام(ص) آورده شده که بسیار اندک است. یکی از علل کمبود منابع در این زمینه شاید این باشد که شأن والای پیامبر در واقع خط قرمزی برای مسلمین محسوب می‌شده که هرکس را یارای پرداختن به این وجود مقدس نبوده است. از طرفی آنچنان که ما به ائمه و به ویژه امام علی(ع) و امام حسین(ع) و سایر اولیای دین توجه نمودیم، از وجود پیامبر اسلام به عنوان معمار و بنیانگذار اسلام غافل مانده و آنچنان که باید و شاید درخور شأن ایشان به این بزرگوار نپرداخته‌ایم. از این روست که تاکنون تحقیق مستقلی در



این زمینه صورت نگرفته است. یکی از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های سال پیامبر اعظم(ص)، بهره‌مندی از الگوی اخلاقی و شخصیتی ایشان می‌باشد و سیره رسول گرامی اسلام باید در صحنه‌های عملی زندگی ما جلوه‌گر شود.

* نویسنده و پژوهشگر فرهنگ‌عامه

در فرهنگ مردم ایران مفاهیم و مصادیق فراوانی راجع به پیامبر اسلام وجود دارد که پژوهش در زمینه بازتاب شخصیت پیامبر در بین عامه مردم را ضروری می‌سازد. لذا در مقاله

در فرهنگ مردم ایران مفاهیم و مصادیق فراوانی راجع به پیامبر اسلام وجود دارد که پژوهش در زمینه بازتاب شخصیت پیامبر(ص) در بین عامه مردم را ضروری می‌سازد

اولش را به جماعت می‌خواند بلافاصله به منزل رفته تا همسرش با پوشیدن لباس بتواند به نماز دوم برسد. روزی پیامبر(ص) متوجه شدند و علت خروج سریع مرد از مسجد را

حاضر سعی خواهد شد در حد وسع نگارنده و منابع موجود، از منظر فرهنگ عامه به شخصیت والای پیامبر پرداخته شود. عمده مواردی که در فرهنگ مردم ایران راجع به پیامبر وجود دارد و در این مقاله به آن پرداخته می‌شود به این قرار است: بررسی شخصیت پیامبر اعظم (ص) از لابه‌لای قصه‌ها، تمثیل و مثل‌ها، ترانه‌ها، اشعار عامیانه، سروده‌ها و اشعار محلی، شعر کار، دعاها، قسم‌ها و غیره.

قصه‌ها و حکایت‌ها

قصه مرد و زن فقیر

در زمان حیات پیامبر اکرم(ص) زن و شوهری زندگی می‌کردند که به دلیل فقر مالی فقط یک دست لباس داشتند. آنان هر روز سه نوبت پشت سر پیامبر در مسجد نماز می‌خواندند، بدین صورت که مرد پس آنکه نماز

پرسیدند. مرد علت را بیان کرد. پیامبر فرمودند: شما و همسرتان ۶۵ سال دیگر زندگی خواهید کرد. ۳۰ سال اول را در خوشی و ۳۰ سال دیگرش را به سختی. آنان گفتند: ما می‌خواهیم فقط ۳۰ سال اول را زندگی کنیم تا فقط در خوشی باشیم. پیامبر اکرم(ص) سه سکه طلا به آنها داد. این سکه‌ها سرمایه کار مرد شد و باعث بهبودی زیادی در اوضاع اقتصادی آنان شد. برایشان جالب توجه این بود که ۴۰ سال در خوشی زندگی کردند و همچنان اوضاع خوبی داشتند. وقتی علت را از پیامبر اکرم(ص) پرسیدند، ایشان فرمودند: علتش دستگیری آنان از بینوایان در این دوران خوشی بوده است. (شهابی، یزد، بی‌تا)

قصه چوپان، مار و دال

روایت است که روزی حضرت محمد(ص) قبل از

بعثت در بیابان مکه به علت خستگی زیاد روی زمین خشک به خواب رفته بود. آفتاب سوزان عربستان او را آزار می داد. مار به حضرت نزدیک شد خود را به زیر سر حضرت کشانید و به صورت بالشی درآمد. بعداً چوپانی فرا رسید کردک (kordak) (لباس نمودین) خود را از تن درآورد و برای حضرت با کمک چوب سایبانی درست کرد. دال (عقاب) هم که از بالا موقعیت حضرت را مشاهده می کرد، فرود آمد و با بال های خود حضرت را باد زد که خنک گردد و گرما کمتر او را آزار دهد. چون حضرت از خواب بیدار گشت و متوجه محبت مار، چوپان و دال شد، در حق آنها دعای خیر کرد و گفت: الهی به مرگ طبیعی نمیرد مار. الهی خسته نشود کلاک دار (چوپان با کلاک) (۱) و الهی صد ساله شود دال. (شریف همایون، کازرون، ۱۳۷۰)

مقام پیامبر (ص) در نزد پروردگار

پس از آنکه حضرت خدیجه (س) وفات یافت، پیامبر بسیار ناراحت بودند، روزی راهی منزل هانی شدند. هانی از ایشان بسیار استقبال کرد، پیامبر (ص) فرمودند: "آدم تا در اینجا با خداوند راز و نیاز کنم". هانی که می دانست اهل مکه دشمن پیامبر هستند با نگرهبانی بر بام خانه به وسیله شمشیر ابوطالب مراقب بود تا کسی نزدیک منزل

نشود. از جانب خداوند به ملک خواب ندا رسید: "همه اهل مکه را در خواب کن". پس از آن به پیامبر ندا رسید: آیا کسی بیدار است؟ پیامبر فرمودند: فقط هانی بیدار است. از جانب خداوند ندا رسید که او هم در خواب فرو رود. سپس خداوند به جبرئیل ندا داد که حبیب من را نزد من بیاور. جبرئیل با براق (۲) نزد منزل هانی حاضر شد و پیام خدا را به پیامبر رسانید: "خدا سلام رسانیده و فرموده به نزد من بیا و راز و نیاز کن". جبرئیل افسار براق را به دست پیامبر (ص) داد تا سوار شود. براق نافرمانی کرد و جبرئیل با تحکم به او فرمان داد و گفت: آیا می دانی چه کسی می خواهد بر تو سوار شود؟ پیامبر بر براق سوار شد، به هر آسمانی که وارد شدند ملائکه از ایشان استقبال کردند. وقتی به آسمان چهارم رسیدند دیدند جوانی روی تخت نشسته و تاجی مرصع بر سر دارد و از صورتش نور به آسمان می رود. پیامبر (ص) از جبرئیل پرسید او کیست؟ جبرئیل گفت: حضرت یوسف است. از آنجا گذشتند به جایی رسیدند که جبرئیل نتوانست جلوتر رود. پیامبر

۱- کلاک (kelâk) چوب سرکجی است که چوپان با استفاده از آن می تواند گوسفندان خود را بگیرد. درواقع آن را جلو دست یا پای آنها قرار می دهد.

۲- نام اسبی که پیامبر با آن به معراج رفت.

علتش را پرسیدند جبرئیل گفت: اگر قدمی بردارم پر و بالم می‌سوزد. اجازه ندارم که بیشتر از این پیش روم. از پروردگار ندا رسید: "ای جبرئیل من جلو بیا." پیامبر(ص) پیش رفت. به عرش و کرسی پروردگار رسید. ده هزار کرسی سمت راست و ده هزار کرسی سمت چپ و ده هزار کرسی روبه‌روی عرش پروردگار. ملائک مقرب درگاه خداوند روی این کرسی‌ها نشسته و از خداوند طلب مغفرت امت پیامبر(ص) را می‌نمایند. به محض اینکه صدای لاله اله الله بلند شد، خداوند به پیامبر دستور داد: یا محمد به محراب برای نماز بشتاب. هزار ملک به پیامبر اکرم(ص) اقتدا کردند. پس از اتمام نماز خداوند به پیامبر اکرم(ص) فرمود: ای پیامبر چیزی از من بخواه. پیامبر عرض کرد: طلب رحمت امت را می‌خواهم. خداوند فرمود: هفتاد هزار از امت تو را بخشیدم. دوباره خدا همان سؤال را از پیامبر کرد و باز پیامبر همان درخواست را داشتند و خداوند هفتاد هزار امت دیگر را بخشیدند. برای بار سوم که پیامبر خواسته خود را تکرار کردند خدا فرمود: "یا محمد اگر تمام امت تو را ببخشم از کرم و رحمت من چیزی کم نمی‌شود، دو سوم امت تو را بخشیدم و بقیه را در روز قیامت می‌بخشم و تمام

پیغمبران را زنده می‌کنم. امت هر پیغمبر زیر پرچم پیغمبر خودش قرار می‌گیرد و آنگاه همه پیغمبران می‌بینند که تو نزد من چه قرب و منزلتی داری. ای محمد، پیغمبران برای امتشان از من آب و غذا خواستند و تو طلب رحمت کردی و من بخشیدم، امت پیغمبران دیگر را به زمین فرو می‌برم، امت تو را به زمین فرو می‌برم. ای محمد، امت پیغمبران دیگر را طعمه آتش جهنم کردم، امت تو را از آتش جهنم نجات می‌دهم. امت پیغمبران دیگر را سنگباران کردم، برای امت تو باران رحمت می‌فرستم. ای محمد من تو را برگزیدم که آخرین پیغمبران هستی که امت تو کمتر به زیر خاک بماند." حضرت فرمودند: خدایا می‌توانم گناه اتم را ببینم؟ خداوند فرمود: "گناهان امت تو در نزد من پوشیده است تا روز قیامت." پیامبر(ص) فرمودند: "اگر امت من در بهشت برود، یادی از امت من می‌کنی؟" خداوند فرمود: "اگر امت تو در این دنیا یادی از من کند، من در بهشت آنها را یاد می‌کنم." پیامبر فرمود: "خدایا در چه جایی امت من از تو یاد کند؟" خداوند فرمود: "وقت نماز، هنگامی که سر بر مهر می‌گذارند، و می‌گویند: سبحان ربی الاعلیٰ وبحمده." وقتی پیامبر از عرش به زمین آمد، این جریان را برای اقوام تعریف کرد،

دشمنان گفتند: "از زمین تا عرش ۵۰۰ سال راه است. چطور شما در یک شب رفتید و برگشتید؟" پیامبر (ص) فرمودند: "شیطان رأس یک ساعت می‌تواند از مغرب به مشرق برود و برگردد. من که خداوند عالم قسم خورده که دنیا را برای پنج تن خلق کرده، آیا مشکل است که یک شب به عرش بروم و برگردم؟" می‌گویند پیامبر در عرش هزار و هفتصد کلام با خداوند سؤال و جواب کرد. (قاسمی پور، ابرکوه یزد، ۱۳۳۷/۶)

ایمان آوردن کوه‌ها به پیامبر (ص)

در روایات عامه آمده: هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به پیامبری مبعوث شد، اولین کوهی که به ایشان ایمان آورد، کوه عقیق بود؛ دومین کوه، کوه فیروزه بود و کوه سوم کوه یاقوت بود. پیغمبر اکرم (ص) هم دعا کردند و از خداوند خواستند که به هر یک خاصیتی عطا فرماید. خداوند هم عنایت فرمود. خاصیتی که به این سنگ‌ها عطا شد به این صورت است که هرکس انگشتر عقیق در دست داشته باشد، نزد مردم عزیز و محترم است. هرکس انگشتر فیروزه و یاقوت در دست داشته باشد از عذاب الهی ایمن است و هرکس هنگام نماز انگشتری از هر کدام از این سه سنگ در دست داشته باشد، ثواب نماز آن

با ثواب شهادت در راه خدا برابری می‌کند. (عباس نیکورنگ، الشتر لرستان، ۲۲/۱۱/۵۶)

قصه شهادت دادن طوطی در محضر پیامبر (ص)

در زمان حضرت پیغمبر (ص) دو برادر زندگی می‌کردند که اولی نامش "مهر زنه‌ارخوار" و دومی "مه‌رسیاف" بود. مهر زنه‌ارخوار دختری داشت و مه‌رسیاف پسری، هر دو را به عقد هم درآوردند. داماد که نامش "عالی‌کمرزین" بود، مردی خداپرست بود و دختری که نامش بلقیس بود، خیلی نانجیب و بی‌خرد بود. چون دختر میل عروسی با کس دیگری داشت به عالی‌کمرزین مایل نبود، خود را خسته و انمود کرد و هر دو خوابیدند. دختر از فرصت استفاده کرد و شب بلند شد و با خنجر سر پسر را برید، پسر چشم باز کرد و دختر را دید با کلام نیمه تمام چیزی گفت و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، اما دختر خنجر را برداشت و در باغ و گلخانه منزل زیر خاک پنهان نمود. ناگفته نماند در بالای سر اینها یک طوطی لانه داشت و یا در قفس بود. طوطی این موضوع را دید و مه‌رسیاف دلیل مرگ او را از هرکسی پرسید، جواب درستی نشنید، گفتند مگر بروید مدینه که حضرت محمّد رسول الله و علی بن ابی‌طالب در قضاوت، این موضوع را حل کنند. نزد حضرت علی (ع) رفتند، حضرت

فرمود: این کار من هم که باشد تا زمانی که حضرت رسول تشریف دارند، قضاوت با ایشان است. همه اهل محل، پدر پسر و پدر دختر و وابستگان جمع گشتند و نزد حضرت محمد(ص) رفتند. حضرت فرمود این موضوع شاهد دارد. گفتند: کیست؟ فرمود: یک پرنده زیبا که در لابه لای سر اینها لانه داشته است. اول بروید او را بیاورید و در داخل باغ خنجر را هم بیاورید تا معلوم شود چه کسی قاتل است و حضرت فرمود: اگر کار عروس که دختر مهرزهارخوار باشد چه؟ پدر دختر گفت: یا محمد تهمت به دختر را اگر ثابت نکنید آن وقت بد می شود. حضرت فرمود: بگذار برگردند معلوم می شود. طوطی را آوردند به امر خداوند طوطی به حضرت تعظیم نمود و حضرت پرسید: ای طوطی به امر خداوند به زبان بیا و قضیه را فاش کن. طوطی به زبان آمد و گفت: اینها خوابیده بودند و من بیدار، این بود که دختر یک مرتبه از خواب شیطانی پرید و خنجری را که پیش شماس است برداشت، سر همسرش را برید. در نیمه گردن بریده صدا برآمد و چنین گفت که حالا طوطی ها اول آن را می گویند، گفت: "یا خدایا" و برخی نیز می گویند: "قبول است". (از این تاریخ به بعد طوطی را طوطی سخنگو و یا پرنده سخنور می گویند) چون مهرزهارخوار این موضوع

را دید، دخترش را به دم اسب بست، ولی کینه ای از حضرت محمد(ص) و علی(ع) به دل گرفت که چرا موضوع را چنین فاش کردند که باعث مرگ دختر او شد. بنابراین به جنگ با آنها برخاستند. قهرمان و پهلوانی در ایل و تبار اینان بود به نام طال بدگهر و رفت که با علی بجنگد که شاید تلافی کند. این طال بدگهر و مردان مهرزهارخوار به جنگ حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) رفتند که جبرئیل به پیغمبر خبر آورد و آن حضرت، علی(ع) را به سوی جنگ با آنها روانه کرد و آنها را شکست داد. (وارسته، اسدآباد همدان، بی تا)

قصه مرد فقیر و پیامبر(ص)

روزی مردی خدمت پیغمبر رفت و عرض کرد ای پیغمبر خدا من چیزی ندارم و بچه هایم از گرسنگی جان ندارند. پیغمبر او را فرمود که پس از نماز صبح دست ها را به سوی خدا دراز کن و یکبار بگو "یا الله"، گشایشی در زندگی ات خواهد افتاد. مرد ناراحت شد و به خانه برگشت، پیش خود گفت: پیغمبر چیزی برایم ندارد ولی فرمود که بعد از نماز صبح نام خدا را به زبان بیاورم. ناچارم دستور پیغمبر را عمل نمایم تا ببینم چطور خداوند از غیب برایم رزق و روزی می فرستد. روز دیگر بعد از نماز صبح با اکراه دستها را بلند کرده "یا الله" گفت ولی

چون شک داشت، خبری نشد. دوباره نزد پیغمبر رفت، پیغمبر او را فرمود: فردا دوباره بگو. مرد ناراحت شد و به خانه برگشت. روز دیگر دوباره "یاالله" گفت ولی از رزق و روزی خبری نشد. نزد پیغمبر رفت. پیغمبر باز فرمود فردا سه بار بگو "یاالله". تا سه روز پیایی مرد نزد پیغمبر خدا رفت و پیغمبر هر روز یک بار "یاالله" را اضافه می کرد. روز یازدهم دوباره می رفت که دید سواری از راه رسید و در کنار او پیاده شد. بدون تأمل چشم های مرد را بست و او را بر ترک اسب خود نشانید و سر در بیابان گذاشت و او با چشم بسته جرئت حرف زدن نداشت. سوار در دشت و کوهستان پیش رفت و در میان کوهی، از اسب پیاده شد و مرد را نیز پیاده نمود. آن وقت چشم های او را باز کرد. آن مرد دید در وسط کوه های بلندی قرار دارد و نمی داند از کدام راه آمده است. سوار خورجین را از روی اسب برداشت و دهنه اسب را در دست گرفته وارد غاری شد، خورجین را زیر سر گذاشت و خوابید و او را گفت تو در کنار من بنشین تا من قدری بخوابم و اگر فرار کردی ترا زنده نخواهم گذاشت. سوار به خواب رفت. مرد ناراحت و غمگین در کنار سوار نشست بود و به سرنوشت خود می اندیشید. چند دقیقه ای

گذشت. صدایی به گوشش رسید نگاه کرد دید مار بزرگی از سوراخ بیرون می آید. مرد ترسید و دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و از سوز دل گفت "یاالله پناهم بر تو." هنوز معلوم نیست این سوار چه کاری با من دارد که مرا اسیر کرده، اکنون می بینم بلای دیگری پیدا شده است." مار راه کج کرد و به طرف سوار رفت نیشی به او زد و به سوراخ برگشت. مرد گرسنه و تشنه تا غروب در کنار سوار نشست ولی او از خواب برنخاست. خواست او را بیدار کند اشاره ای به دست او کرد ولی به واسطه زهر مار دست سوار جدا شد و بدنش از هم پاشید. مرد از جای جست و خورجین را از زیر سر سوار برداشت و بر اسب گذاشت و خود نیز سوار شد و اسب را به حرکت درآورد و اسب وارد شهر گردید. مرد با اسب و خورجین خدمت پیغمبر رفت و قضیه را تعریف کرد. پیغمبر فرمود چندبار یاالله گفتی؟ مرد جواب داد: فقط یک بار. پیغمبر فرمود ترا گفتم یکبار کافی است و باید از صدق دل و خلوص نیت گفته شود و چون تو از دل نمی گفتی به نتیجه ای نمی رسیدی و اکنون که از صدق دل نام خدا را بر زبان آوردی، بلا از تو دفع گردید و این اسب و خورجین پر از جواهر به خودت تعلق دارد. (برخوردارزاده، بندرعباس،

حکایت مهمان و مرد تهیدست

روزی مردی مؤمن و تهیدست از پیامبر(ص) شنید که روزی میهمان را خدا قبلاً می فرستد. آن مرد چنین تصور کرد که هرگاه میهمان بیاید، پشت سر او طبق غذا می آورند که روزی میهمان است. لذا مردی را از مسجد به صرف شام به منزل خود دعوت کرد. آن فرد که اوضاع مالی میزبان را می دانست، فقط به دلیل این که خاطرش را مکدر نکند، دعوت او را پذیرفت. مرد میزبان به همسرش گفت که امشب میهمان داریم. همسرش گفت: چیزی در منزل برای پذیرایی نداریم. مرد میزبان به فرمایش پیامبر اکرم(ص) استناد کرد و به همسر خود گفت که اگر کسی آمد و غذایی آورد بگیر، چون روزی میهمان ماست. میهمان به خانه آمد و مرد و زن دیدند که آبرویشان در خطر است، به فکر چاره ای افتادند. همسر میزبان، کاسه ای چوبی را که از پدرش به ارث برده بود فروخت تا غذایی برای میهمان تهیه کند. فردای آن روز، میزبان به مسجد رفت و جریان را برای پیامبر اکرم(ص) تعریف کرد. پیامبر اکرم(ص) پرسیدند: آن کاسه چوبی چند سال است که به همسر شما ارث رسیده؟ مرد گفت: پنجاه سال. پیامبر فرمودند: همان کاسه روزی میهمانت بوده که

سالها قبل از آن مرحوم به شما ارث رسیده است.

(حیدری، اراک، ۱۰/۱۱/۵۲)

قصه ای دیگر

در زمان پیامبر اکرم(ص) مردی بود که بسیار میهمان به منزل خود دعوت می کرد و این امر موجب ناراحتی همسرش شد. این ناراحتی سبب گردید که مرد میهمانی را به منزل خود دعوت نکند. ضمناً این جریان را برای پیامبر تعریف کرد. پیامبر نیز بارها فرموده بودند: میهمان را ولو اینکه کافر باشد اکرام کنید. پیامبر خطاب به آن مرد فرمود: شب مرا به عنوان میهمان به منزلت ببر. همسر مرد وقتی مطلع شد چیزی نگفت. فردا شب پس از نماز مغرب و عشاء هنگام صرف شام زن میزبان متوجه شد که مارها، رتیلها و عقربهای بسیاری از عبای پیامبر اکرم نزدشان آمده و به عبایشان می چسبند. آن زن ناراحت شد ولی به واسطه شرم و حیا چیزی نگفت. هنگامی که پیامبر(ص) قصد رفتن کردند آن زن دیدند که همه مارها، رتیلها و عقربها به عبای پیامبر چسبیده و ایشان از منزل خارج شدند. پس از خروج پیامبر همسر مرد جریان را برای او تعریف کرد. فردا صبح وقتی مرد نزد پیامبر رفتند پیامبر به او فرمود: همسرت دیشب در آن میهمانی متوجه چه چیزی شدند؟ مرد جریان را تعریف کرد. پیامبر

فرمودند: به همسران بگویید هر میهمانی که به خانه‌ای وارد شود هنگام خروج بلاهای آن خانه را با خود می‌برد و بلا و بیماری در آن خانه باقی نمی‌ماند. پس از این جریان نظر همسر آن مرد راجع به میهمان تغییر کرد و به میهمانان احترام می‌گذاشت. (ملاابراهیمی، تهران، دماوند، ۱۸/۸/۵۲)

داستان گندم و نان گندم

“اگر دندان نباشد نان توان خورد، مصیبت جایی که نان نباشد”

تاجری نزد رسول اکرم (ص) رفت و گفت: ثروتم بسیار شده (به دلیل مشکلات و دغدغه‌های بسیار آن) می‌خواهم ثروتم کم شود. چه کنم؟ پیامبر فرمود: دو سه قرص فتیر با آرد گندم آماده کن، هنگامی که قصد تجارت کردی و سوار بر مرکب از شهر بیرون رفتی سوار بر مرکب فتیرها را می‌خوری. تاجر چنین کرد. هنگامی که فتیرها را می‌خورد، خرده ریزهای فتیر به دلیل تُرد بودن آن، روی زمین و لابه‌لای ریگ، سنگ و خاک‌ها ریخته شد. تاجر برای این که خرده‌های فتیر لگدمال نشود، اطراف آن محدوده را با سنگ و کلوخ حصار کرد. پس از آن سوار مرکب شد و به راه خود ادامه داد. در این سفر سودی بیشتر از سفرهای دیگرش کسب کرد. جریان را

برای پیامبر اکرم (ص) تعریف کرد. پیامبر اکرم فرمودند: اگر خرده‌های فتیر را حصار نمی‌کردی تا توسط عابران لگدمال شود، برکت مال و ثروت شما کم می‌شد ولی چون به نان احترام گذاشتی خداوند هم به مال و ثروت برکت بخشید. (کریمی فروتقه، خراسان، کاشمر، ۲/۱۰/۷۲)

تمثیل و مثل‌ها

تمثیل

- با توکل زانوی اشتر ببند

قصه مثل: روزی شتر سواری حضرت رسول مفقود شد. پس از زحمت بسیار آن را یافتند و آوردند. حضرت به غلام فرمودند: مگر در موقع خواباندن شتر زانوهای آن را نبستی؟ عرض کرد: نبستم و توکل به خدا کردم و او را خواباندم. حضرت فرمود: اعقل و توکل، یعنی اول زانوی شتر را ببند و بعد توکل کن. مولوی این مثل را در یک بیت چنین به نظم درآورده است:

گفت پیغمبر به آواز بلند با توکل زانوی اشتر ببند

(امینی، ۱۳۲۴: ۶۴)

- چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی

قصه مثل: در زمان حضرت محمد (ص) شخصی که دشمن خانواده رسول بود هر وقت می‌دید مسلمانان پیشرفت می‌کنند و کفار به پیغمبر ایمان می‌آورند، خیلی

رنج می کشید. عاقبت نقشه ای کشید که پیغمبر را به خانه اش دعوت کند و به آن حضرت آسیب برساند. به این منظور چاهی در خانه اش کند و آن را پر از خنجر و نیزه کرد، آن وقت رفت نزد پیغمبر و گفت: یا رسول الله اگر ممکن باشد یک شب به خانه من تشریف فرما شوید. حضرت قبول کرد و فرمود: برو تدارک بین ما زیاد هستیم. شب مهمانی که شد، پیغمبر(ص) با حضرت علی(ع) و یاران دیگرش به خانه آن شخص رفتند. آن شخص که روی چاه بالش و تشک انداخته بود بسیار تعارف کرد که پیغمبر روی آن بنشیند. پیغمبر بسم الله گفت و نشست. آن شخص دید حضرت در چاه فرو نرفت. خیلی ناراحت شد و تعجب کرد. بعد گفت حالا که پیغمبر در چاه فرو نرفت در خانه زهری دارم آن را در غذا می ریزم که پیغمبر و یارانش با هم بمیرند. زهر را در غذا ریخت و جلوی میهمانان آورد، اما پیغمبر فرمود صبر کنید و دعایی خواند و فرمود بسم الله بگوئید و مشغول شوید. همه از آن غذا خوردند، موقعی که پذیرایی تمام شد پیغمبر و یارانش به راه افتادند که از خانه بیرون بروند. زن و شوهر با هم شمع برداشتند که پیغمبر را مشایعت کنند. بچه های آن شخص که منتظر بودند میهمانان بروند تا غذا بخورند، وقتی دیدند پدر و

مادرشان با پیغمبر از خانه بیرون رفتند پریدند توی اتاق و شروع کردند به خوردن ته مانده غذاها. پیغمبر که برای آنها دعا نخوانده بود، همه شان مردند. وقتی که زن و شوهر از مشایعت پیغمبر و یارانش برگشتند دیدند بچه هایشان مرده اند. آن شخص ناراحت شد و دوید سرچاه و به تشکی که بر سر چاه انداخته بود لگدی زد و گفت آن زهرها که پیغمبر را نکشتند، پس تو چرا فرو نرفتی؟ که ناگهان در چاه فرو رفت و تکه تکه شد. از آن پس می گویند: چاه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی.

(انجوی شیرازی، ۱۳۵۳، ص ۲۹۸)

-در یمنی پیش منی

قصه مثل: اویس بن عامر بن جزء بن مالک یا به گفته شیخ عطار: آن قبله تابعین، آن قدوه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن نفس رحمن، آن سهیل یمنی، یعنی اویس قرنی رحمه الله علیه، از پارسایان و وارستگان روزگار بوده است. اصلش از یمن است و در زمان پیغمبر اسلام در قرن واقع در کشور یمن می زیسته است. عاشق بی قرار حضرت رسول اکرم(ص) بود ولی زندگانش را ادراک نکرد و به درک صحبت آن حضرت موفق نگردید. ملبوسش گلیمی از پشم شتر بود. روزها شترچرانی می کرد و مزد آن را به نفقات خود و مادرش می رسانید. به شهر و آبادی نمی آمد

و با کسی هم صحبت نمی‌شد. مقام تقریبش به جایی رسیده بود که پیامبر اسلام فرموده است: در امت من مردی است که به عدد موی گوسفندان قبایل ربیعه و مضر او را در قیامت شفاعت خواهد بود. پرسیدند: او کیست؟ فرمود: به چشم سر و دیده ظاهر ندیده‌اید زیرا در یمن است و به جهاتی نمی‌تواند نزد من بیاید ولی با دیده باطن و چشم دل همیشه پیش من است و من نزد او هستم. آری او در یمن است ولی پیش من است. (پرتوی آملی، ۱۳۶۵: ۵۰۲)

-رطب خورده منع رطب چون کند؟

قصه مثل: طفلی بسیار خرما می‌خورد، مادرش او را نزد پیغمبر برد و عرض کرد یا رسول‌الله به این طفل بفرماید خرما نخورد. پیغمبر فرمود: امروز برو فردا باز آی. روز دیگر زن باز آمد حضرت کودک را فرمود: نخورد. زن گفت: یا رسول‌الله چرا دیروز به او نفرمودید. حضرت فرمود: دیروز خودم خرما خورده بودم حرفم در او تأثیر نداشت که رطب خورده منع رطب چون کند. (برقعی، ۱۳۷۶: ۲۸۹)

هر آن باغی که شاخس سر به در بی

همیشه باغبان خونین جگر بی

قصه مثل: در زمان پیامبر اکرم (ص) مردی پس از اتمام نماز

جماعت، بلافاصله از مسجد خارج می‌شد، مردم پیامبر را در جریان این مسئله گذاشتند. پیامبر از مردم خواستند که علتش را از آن فرد بپرسند. مرد علت را چنین گفته بود: "من چند بچه بی‌مادر دارم و باغبان یک یهودی هستم که شاخه درخت خرمایش در خانه ما آویزان است و همیشه نگرانم که مبادا فرزندانم از خرمای آن بخورند." پیامبر که این پاسخ را شنید نزد یهودی رفت که شاخه درختش را قطع کند، ولی یهودی حاضر نشد. حضرت فرمودند خانه‌ات را بفروش. باز هم قبول نکرد. پیامبر (ص) برای آن مرد خانه و باغی خریدند و بدین صورت مسئله حل شد. و این مثل از آن زمان رایج شد. (قهرمان، مشهد، ۱/۵۴/۲۴)

-تو بهتر می‌دانی یا پیغمبر خدا

قصه مثل: پیرزنی فرتوت را پسرش در زنبیلی نهاده به زیارت نزد پیغمبر برد. پیغمبر به مزاح پسر را فرمود مادرت را شوی ده. جوان گفت با این پیری، شوهر کردن او چگونه میسر و سزاوار باشد؟ مادر برآشفته و به پسر بانگ زد که تو بهتر می‌دانی یا پیغمبر خدا؟ (شکورزاده، ۱۳۸۰: ۳۵۰)

چند ضرب‌المثل:

-پیش خدا و رسول روشن است که نان‌دار با بی‌نان

دشمن است.

-کسی را که خدا بزند، پیغمبر با عصایش می زند.
-نون نون گندم، گوشت گوشت بره، دین دین محمد.

یکی دیگر از مفاهیم فولکلوریک که در آن شخصیت پیامبر(ص) بازتاب وسیعی یافته است اشعار و ترانه‌ها و به ویژه ترانه‌های کار است

گفت پیغمبر به اصحاب
بار
تن می‌پوشانید از باد
بهار
اشعار و ترانه های
کار

-پیغمبر خدا از دنیا رفت، دنیا ناگرد نماند. (کنایه از اینکه وقتی که پیغمبر خدا هم از دنیا رفت، با اینکه از او بالاتر و مهمتر نبود، دنیا از حرکت باز نایستاد.)

-خدا مال بخورده پیغمبر مال دنبال شونه

(xodâ mâle boxârde peyqambare mâle donbâl šune)

(مثلی گیلکی است به معنی این که مال و نعمت خدا را خورده است و دنبال مال پیغمبر می رود.)

-پیغمبر شده غم امت می خورد. (کاسه داغ تر از آش)

-پیغمبر دیده را نادیده می گرفت. (کنایه از غیب پوشی دیگران است.)

-ادعای خدایی می کند که به پیغمبری قبولش کنند.

-سقیفه بنی ساعده تشکیل دادند. (اشاره به انتخاب جانشین بعد از وفات حضرت رسول.)

-شق القمر کرد. (اشاره است به معجزه پیامبر اسلام درباره دو نیم کردن ماه. انجام کار خارق العاده‌ای.)

یکی دیگر از مفاهیم فولکلوریک که در آن شخصیت پیامبر(ص) بازتاب وسیعی یافته است اشعار و ترانه‌ها و به ویژه ترانه‌های کار است. ترانه‌های کار زیباترین تجلی روح تن خسته و جلوه شگرف تلاش و نماد بی‌ریای عشق‌ورزی به عمل و سرشار از رمز و راز بوده‌اند.

ترانه رسم و آیین صلواتی برداشت محصول

خوش رحمتی است یاران، گویم از دل و جان، هر روز صد هزاران:

صل علی محمد، صلوات بر محمد

صلوات را خدا گفت، بر شأن مصطفی گفت، جبریل بارها گفت:

صل علی محمد، صلوات بر محمد

یاران ما چهارند، با ما چو جان به کارند، همه در انتظارند:

صل علی محمد، صلوات بر محمد

در روستای "دهلی" از توابع بخش اردل چهارمحال و

بختیاری رسم بر این است که بعد از درو کردن و برداشت برنج، برداشت محصول آخرین گُرته (حدود ۵۰ متر زمین) را “صلواتی” می‌نامند. به این

در میان برزگران و دروکاران، فردی که آواز و صدای خوبی دارد، شعر صلواتی می‌خواند و بقیه به دنبال او آن را تکرار می‌کنند و بدین ترتیب پایان کار برداشت محصول را به همه خبر می‌دهند.

آن یک خط از خود گندم ایجاد می‌کنند و تا زمانی که گندم، کیل (۱) و آماده حمل به انبار نشده، امیز یا ماهی گندم را مهر می‌کنند. بدین ترتیب که

ترتیب که محصول و برنج آن گُرته را هرکس که در آنجا حاضر باشد، می‌تواند برای خود بچیند و درو نماید. برزگران و دروکنندگان، محصول این قسمت را درو کرده و به هرکس که دوست دارند تقدیم می‌نمایند. در میان برزگران و دروکاران، فردی که آواز و صدای خوبی دارد، شعر صلواتی می‌خواند و بقیه به دنبال او آن را تکرار می‌کنند و بدین ترتیب پایان کار برداشت محصول را به همه خبر می‌دهند.

ترانه تقسیم محصول در سیستان

پس از کوبیدن خرمن گندم چهار شاخه گندم را از کاه جدا کرده و گندم‌ها را به شکل ماهی در می‌آورند. سپس به وسیله یک نوع قریبیل که سوراخ‌های درشتی دارد و به گویش محلی آن را روگیر (rogir) می‌گویند، گندم را در مکانی به نام امیز (amiz) جمع کرده و دور

در وسط امیز اسپند می‌گذارند. مردم سیستان بر این باورند که این عمل سبب خیر و برکت برای خرمن می‌شود. این روش در سیستان سابقه پنج هزارساله دارد. سپس گندم را کیل می‌کنند و هنگام کیل کردن گندم چنین می‌گویند:

کیل اول: یک، خدا یکی است

کیل دوم: دو: محمد رسول خداست

کیل سوم: سه، علی ولی خداست

کیل چهارم: چهار، برکت خدا بسیار

کیل پنجم: پنج است و گنج

کیل ششم: شش است و بیش

کیل هفتم: هفت تخم بد برفت

کیل هشتم: هشت، خرمن ما کوه و دشت

کیل نهم: نه یار هشت

کیل دهم: ده هزار بیشتر شود، دین محمد از کرم

علی، امام زمان را صلوات

ترانه ای دیگر

محمد سرور دنیا و دینه

محمد خاص رب العالمینه

محمد از خدا دارد تمنّا

خدا دارد چه دارد منت کس

علی شیرن که پیغمبر رسولن

دعای امتان بر او قبولن

جوانان بکنین ذکر عبادت

که جنت نه به پولن نه به زورن

علی شیر خدا شمشیر دین زد

محمد خیمه بر روی زمین زد

پس پرده نشست مولای مهیا

بلال آمد به مسجد بانگ دین زد

دلّم می خواد که شاه منبر بینم

به کفش انداز پیغمبر بشینم

سر پل صراط تا روز محشر

جمال حیدر صفدر بینم

امروز روز شنبه است مصطفی در گنبد است

دور گنبد منبر است منبر پیغمبر است

بزنیّم طبل نبی بکشیم اسب علی

پس از گفتن جملات فوق به ترتیب کیل ها را داخل

کیسه ای به نام جوال (juvâl) می ریزند و با الاغ یا شتر به

روستا حمل می کنند و در جایی به نام تمک (temek)

که در وسط حیاط منزل هر روستایی حفر شده، می ریزند

و دور آن را از کاه پر کرده، آن را کاهگل می کنند تا از

نفوذ خزندگان و حشرات و رطوبت محفوظ بماند.

اشعار و ترانه های کار

اول نام خویشست الله گویم

محمد و علی همراه گویم

ز سوم صلوات بر روی محمد

که چارم حیدر کرار گویم

علی رنگ گل گوهر گرفته

علی شیر قلعه خیر گرفته

علی که می کرد کافر را مسلمون

نگین از دست پیغمبر گرفته

محمد مکه بی اومه (۱) مدینه

سر یک جو نداره نخل کینه

همه خلقون سردار محمد

همه دست ادب دادن به سینه

(دشتی برازجان)

تا علی سوار شود برود پیش خدا
 ای خدای یک جهان دو ملک در آسمان
 این آسمان صافی دو مرغ کوم (۲) آبی
 آب از چه خوری از پیله مقالی
 نان از چه خوری از سفره مرتضی علی
 چه دیدی چه ندیدی سه خوشه مروارید
 یکی حسن یکی حسین یکی داماد پاک مصطفی
 ما مصطفی ندیدیم بوی خوشش شنیدیم

ترانه دعا

شکر می‌کنم خدا را محمد مصطفی را
 علی شیر خدا را فاطمه زهرا را
 خدیجه کبری را ای ذوالجلال عالم
 فکری بکن به عالم مرغ شکسته بالم
 تاب قفس ندارم جهنم توبه دارم
 بهشت اجاره دارم قل هو الله رجوا
 اسم بزرگ همه جا رحم بکن بر ما

شعر کار

احمد و محمود ابوالقاسم محمد ماه گل
 فاطمه خیرالنساء زهرا بتولش ماه گل
 صبح اگر رفتم بچینم فارغت گلزار گل

تن گل و پیرهن گل و عمامه و رخسار گل
 سرمه چشمم کنم خاک ره حیدر حسن
 مصطفی گل مرتضی گل احمد مختار گل
 جان من باشد فدای تو حسین بن علی
 اولیاء گل انبیاء گل خادمان شاه گل

کلام الله ز کوه طور خیزد

عسل از لونه زمبور خیزد

اگر نشینده‌ای بشنو ز سعدی

که از قبر محمد نور خیزد

اول به خدای حی داور صلوات

دوم به رسول تاج بر سر صلوات

سوم به علی و یازده فرزندش

بر خواجه کائنات یکسر صلوات

محمد در عرب سردار دینه

محمد نور رب العالمینه

محمد که خدا پیغمبریش داد

چراغ آسمان، شمع زمینه

اول نام خدای پاک گویم

درود بر آن شه لولاک گویم

چو مجنون می‌روم در کوه و صحرا

ز جور گردش افلاک گویم

صلوات نامه

در برخی آبادی‌ها و روستاهای ایران معمول و متداول

است که برای شروع درو و چیدن گندم‌ها روز و ساعت

خوشی تعیین می‌کنند، زیرا این روز میمون را به فال نیک

می‌گیرند، با این نیت که همه کارگران با صحت و سلامتی

درو را به پایان برسانند. در آخرین روز درو، یک نفر

ابیاتی را با صدایی خوش به صورت نوحه می‌خواند و

بقیه کارگران در حین درو کردن گندم در پایان هر بیت

صلوات می‌فرستند. نوحه‌خوان، اشعار را به نحوی

می‌خواند که با تمام شدن گندم اشعار هم به پایان برسد. به

مناسبت پایان درو هر خانواده‌ای به تناسب وسع مالی

خویش به تعدادی از همسایگان و نیازمندان طعامی

می‌دهد. این طعام به نام جشن پایان درو گندم یا "صلوات

نامه" معروف است که به منظور نیت و شکرگزاری به

درگاه خداوند و طلب خیر و برکت و زیادی دسترنج و

رفع خستگی کارگران ترتیب داده می‌شود.

اشعار صلوات نامه به شرح زیر است:

خوش رحمتی است یاران

از قطره قطره باران

گوییم از دل و جان

صلوات بر محمد

گوییم دعای سید

خوانیم ثنای سید

جانم فدای سید

صلوات بر محمد

کون و مکان به نامت

خلق جهان غلامت

خلق می‌رسان سلامت

صلوات بر محمد

براق آید برایت

جبریل مدح و ثنایت

مکان گوید دعایت

صلوات بر محمد

بالای عرش بامت

قبا قوسین مقامت

تخت نورین به نامت

صلوات بر محمد

ما مصطفی ندیدیم

نام خوشش شنیدیم

دین او برگزیدیم

صلوات بر محمد

علی کرد هم طعامت

حق داد به تو سلامت

وز بهر احترامت

صلوات بر محمد

بازگردیم به معراج

از نور و حله و تاج

آدم به توست محتاج

صلوات بر محمد

عیسی که روح الله بود

هرچند می کرد سجود

بر آن خدای معبود

با آه و ناله فرمود

صلوات بر محمد

داغ از توفان دنیا

فرمود خدای بینا

ابراهیم در سومنات

صلوات بر محمد

با آه و ناله و زار

فرمود خدای ستار

محض حبیب ابرار

صلوات بر محمد

یونس ز بطن ماهی

ز دل کشید آهی

یارب تو هر پناهی

صلوات بر محمد

آدم که باب ما بود

سرخیل انبیاء بود

وردش همین دعا بود

صلوات بر محمد

یوسف افتاده در چاه

با سوز و ناله و آه

فرمود خدای یکتا

تو قادری ز هر جا

صلوات بر محمد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

هرکس علی امام است	یعقوب به کنج زانو
امام او تمام است	نالہ نمود شب و روز
امیر خاص و عام است	یارب یوسف من کو؟
صلوات بر محمد	صلوات بر محمد
بعد از علی حسن دان	اسماعیل روز قربان
شاه همه محبان	باشادی و خندان
رویش چو ماه تابان	فرمود خدای سبحان
صلوات بر محمد	مشتاقم از دل و جان
بعد از حسن حسین است	محض حیب یزدان
سلطان مشرقین است	صلوات بر محمد
آن نور هر دو عین است	ای سرو باغ جنّت
صلوات بر محمد	ای آفتاب حکمت
زین العباد مهتر	صل علی محمد
باقر شناس جعفر	صلوات بر محمد
از ما بر هر سه سرور	بدر دو جا محمد
صلوات بر محمد	به عفت هزارستان
امام موسی کاظم	سر تا قدم گلستان
بر دیده گشت لازم	صلوات بر محمد
نورش ز عرش اعظم	بی شک علی ولی بود
صلوات بر محمد	پرورده نبی بود
	ختم همه علی بود
	صلوات بر محمد



امام رضا خراسان

شاهم علی چه خوانی؟

شفا خواه مریضان

نامش عجب ندانی

دادرس غریبان

آن بود علی ثانی

صلوات بر محمد

صلوات بر محمد

من بنده تقیّم

موسی می زد عصا را

خاک ره نقیّم

بر فرق سنگ خارا

مشتاق عسکریم

می خواند همین دعا را

صلوات بر محمد

صلوات بر محمد

مهدی امام دین است

آمد به حق خطابت

امام آخربین است

بردند جام خوابت

او قبله زمین است

جبریل در رکابت

او رهبر امین است

صلوات بر محمد

دو زلف عنبرین است

جمله گفتند که الحق

دو چشم نرگسین است

دادند گواه مطلب

دو لب شکریّن است

هستی رسول بر حق

صلوات بر محمد

صلوات بر محمد

یارب به ما شفا کن

والشمس عکس رویت

حاجات ما روا کن

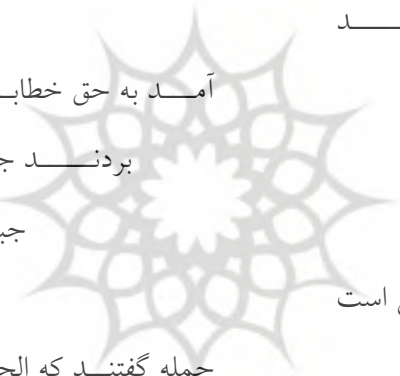
سلطان گدای رویت

رویش نصیب ما کن

ولیل وصف مویت

صلوات بر محمد

صلوات بر محمد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

جایگاه پیامبر اعظم (ص) ...

بدر دوجا محمّد

نور ضیاء محمّد

صلوات بر محمّد

محمود به نام احمد

جوش دریایی رحمت

صلوات بر محمّد

ای ساقی بزم آرا

خوش مجلسی بیارا

نام خوش خدا را

صلوات بر محمّد

ای عارفان و عرفان

قضا و بلا بگردان

شادی ز روی مردان

صلوات بر محمّد

اول خوانیم خدا را

رسول انبیاء را

علی مرتضی را

صلوات بر محمّد

صلوات را خدا گفت

جبرئیل بارها گفت

در شأن مصطفی گفت

صلوات بر محمّد

شاه نجف علی است

سرور دین علی است

شیر خدا علی است

صلوات بر محمّد

یارب به حق زهرا

شیفته روز جزا

یعنی خیرالنساء

صلوات بر محمّد

بعد از علی حسن بود

چو غنچه در چمن بود

نور دو چشم من بود

صلوات بر محمّد

زین العابدین بیمار

سجاده هست تبار

یعنی که شاه کبار

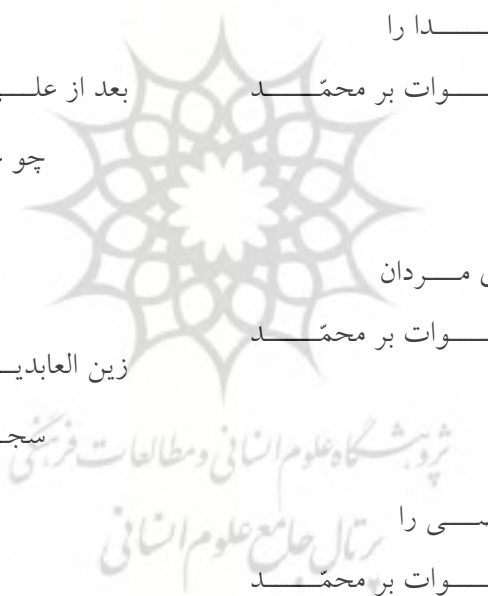
صلوات بر محمّد

باقر امام دین است

نور خدا یقین است

فرزند عابدین است

صلوات بر محمّد



در گذشته مردم برخی روستاها وقتی در مزرعه بودند و می‌خواستند قسم یاد کنند می‌گفتند: به این شغل محمد و علی قسم (که مقصود کشاورزی است)

قسم‌ها

در فرهنگ عامه ایران، قسم‌های زیادی حول محور پیامبر اعظم (ص) وجود دارد. در زیر به برخی از رایج‌ترین قسم‌ها در فرهنگ مردم ایران اشاره می‌شود:

- به محمد

- به قرآنی که در سینه پیغمبر ضبط شده

- به روح رسول‌الله

- به پیغمبر یا به پیغمبر خدا قسم

- به حق پیغمبر

- به جدّ این اولاد پیغمبر (ص)

- به محمد قسم

- به پیر به پیغمبر

- به اون خدایی که یک بنده‌اش محمد

- به این قبله محمد قسم

- به پیغمبر آخر زمان قسم

- به این قبله محمدی

- به نور پیغمبر قسم

جعفر به صبح صادق

هم نور و هم موافق

تاج سر خلاق

صلوات بر محمد

موسی با سعادت

با ذکر و با عبادت

سردار با جلال

صلوات بر محمد

ما شیفته تقی‌ایم

خاک ره نقی‌ایم

محتاج عسکری‌ایم

صلوات بر محمد

مهدی به تاج و نورش

با احمد رسولش

نزدیک شد ظهرش

صلوات بر محمد

(هاشم‌نیا، بیجار کردستان، ۱۳۷۵)

-به شرافت پیغمبر

گفتم بخون تا بشنوم

-امروز اینجا فردا در حضور پیغمبر

گفت ندارم در بغل

-در گذشته مردم برخی روستاها وقتی در مزرعه بودند و

مصطفی در منبر است

میخواستند قسم یاد کنند می گفتند: به این شغل محمد و

گرداگردش امیر است

علی قسم (که مقصود کشاورزی است).

گرداگردش عنبر است

-به خاتم انبیاء قسم

تاج نورش بر سر است

-به محمد آل عبا

می زنیم طبل علی

-به نور صورت محمد(ص)

می کشم اسب نبی

- به رسول الله قسم

می روم پیش خدا

- به سید المرسلین

-به این گلبانگ محمدی(منظور در اینجا اذان است)

رفتم در خانه علی

-به جدۀ سادات(حضرت محمد)

احمدجان در آمد

گفت کیستی کار به که داری

متل ها

رفتم به سوی صحرا

گفتم کار به محمد دارم

گفت محمد در نمازه

دیدم سواری تنها

نمازش طول و درازه

عبای قرمزی دارد محمد

گفتم سوار چیستی

دو چشم نرگسی دارد محمد

گفت سوار اسب سبز مصطفی

اگر خواهی محمد را ببینی

گفتم چه داری در بغل

بکش دستی به صورت

گفت کتاب پرغزل

بگو صل علی آل محمد

(سکینه سلطان پور، یزد، ۱۵/۳/۴۷)

تا اونه سوار بشه

هی بره به آسمان

دو پای من کعبه تو

آسمان صافی

دو دست من حلقه تو

مرغابی آبی

دستم زدم به حلقه

آب کیو بخوره

از در صدا برآمد

حوض کوثر

فرمود کیستی با که کار داری

جو کیو بخوره

گفتم کار محمد

سفره مرتضی علی

فرمود محمد در نماز است

یا علی و یا علی

نماز دور و درازی داره محمد

چه بدیدی

دو چشم نرگسی داره محمد

هیچی ندیدم

اگر خواهی محمد را ببینی

یه گوش حسن

بگو صل علی آل محمد

یه گوش حسین

(امیراحمدی، یزد، ۱۶/۳/۶۱)

یه گوش داماد پاک مصطفی

افتو افتو تو در بیه به حق نور مصطفی

دار داره میان بهشت

(آفتاب آفتاب تو در بیا...)

خال آن عصای پیغمبران

مصطفی در منبر است

(سیدرسول پالیزوان، ۴/۸/۵۰)

تاج شاهی بر سر است

هی زنه طبل نبی

محمد می رود زینه به زینه

هی گیره اسب علی

محمد می رود مکه مدینه

محمد می‌رود قرآن بخواند

ملائک پیش او دست به سینه

که اول نامم به نامت یا محمد

دوم مکه مقامت یا محمد

سوم سر دفتـر پیغمبرانی

که چهارم من غلامت یا محمد

محمد مصطفی دردم دوا کن

برو عرض مرا پیش خدا کن

محمد مصطفی جانم فدایت

مرا از آتش دوزخ رها کن

شب تار است خدایا ماه بنما

به میدان مانده تو راه بنما

شب عابدین عبد محمد

به حاجت آمدم دیدار بنما

محمد در عرب سردار دین است

چراغ آسمان شمع زمین است

به روز حشر فردای قیامت

شفاعت خواه جمع مؤمنین است

(قاسم سراوانی، گرگان، ۵/۱۰/۵۵)

دم صبحی بر فتم بر سر پل

قدمگاه علی و سُم دلدل

عرق از سینه پاک محمد

چکیده بر زمین حاصل شده گل

رفتـم بر در کعبه

دست زدم بر حلقه

حلقه صدا درآمد

خیرالنساء درآمد

گفت: کیست؟

گفتم بنده شرمنده

گفت کار بر کی داری؟

گفتم کار بر محمد دارم

گفت محمد در نماز است

نمنازش دور و دراز است

کلیدش زیر جانمـاز است

یه درختی است در میان بهشت

ریشه اش مشک و زعفران

برگش آیه قرآن

چوقش (۱) عصای پیغمبرانست

(محمد علی قربانی، نائین، اصفهان، ۳۱/۶/۵۱)

درویش کوچولو، بله

در سر چه داری؟ تاج دولت

در پیشانی چه داری؟ مهر نبوت

در ابرو چه داری؟ اشاره محمد

در چشم چه داری؟ نور جنت

در بینی چه داری؟ بوی محمد

در دهان چه داری؟ کلمه شهادت

در سینه چه داری؟ عقیده به محمد

در دست چه داری؟ قلم قدرت

در زانو چه داری؟ دو گنده ادب

در پا چه داری؟ رفتن راه قیامت

(تهمینه اجلالی، طالقان، ۳۰/۱۰/۴۶)

محمد سرور دنیا و دینه

محمد خاص رب العالمینه

محمد از خدا دارد تمنّا

خدا دارد چه دارد منت کس

علی شیرن که پیغمبر رسولن

دعای امتّان بر او قبولن

جوانان بکنین ذکر عبّادت

که جنت نه به پولن نه به زورن

علی شیر خدا شمشیر دین زد

محمد خیمه بر روی زمین زد

پس پرده نشست مولای مهیا

بلال آمد به مسجد بانگ دین زد

دلم می خواد که شاه منبر بیئیم

به کفش انداز پیغمبر بشینم

سر پیل صراط تا روز محشر

جمال حیدر صفدر بیئیم

دلم می خواد زمین نی نوا را

بشم پابوس شاه کربلا را

ببوسم از دل و جون صحن مقامش

بیئیم سایه گلدسته ها را

(فاطمه بختیاری، بوشهر، ۱۳۴۹)

اول نمام خوشت الله گویم

محمد و علی همراه گویم

علی رنگ گل گوهر گرفته

علی شیر قلعه خیبر گرفته

واشکی مو موغی بیدمی

علی که می کرد کافر را مسلمان

(vâški mu moqi bidomi)

نگین از دست پیغمبر گرفته

اندر هوا پرسمی

محمد مکه بود آمد مدینه

(andar havâ peresemi)

سر یک جو نداره نخل کینه

خونی خدان دیدمی

همه خلائق سر راه محمد

(xony xodâna didomi)

همه دست ادب دادن به سینه

بری به مجت بسمی

(borya be majet besomi)

(احمد زهرائی، برازجان، بوشهر، ۲۰/۲/۵۱)

حجیون کجا کجا

(hajeyun kojâ kojâ)

احمد و محمود ابوالقاسم محمد شاه گل

سر تخت مصطفی

فاطمه خیرالنساء زهرا بتولش ماه گل

مصطفی برابرم

حیدر و صفدر خیابان می روند در باغ گل

هرچی گلی چی عنبرم

تن گل پیرهن گل عمامه گل رخسار گل

(har či goli či anbarom)

سورمه چشم بود حیدر حسن خاک درش

رفتم سر دلدل ک دیدم جفتی بلبل

مصطفی گل مجتبی گل احمد و مختار گل

(raftom sare doldol ke didom jofti bolbol)

جان ما بادا فدای شما حسین بن علی

که گفتم یا محمد

اولیاء گل انبیاء گل خادمان شاه گل

(ke goftam yâ mohammad)

شاه زین العابدین را ما ز جان خدمت کنیم

محمد به نماز

دست گل گردن گل خوش طینت کردار گل

(mohammad be nemâze)

(قادر علی پور، اردکان، یزد، ۲۸/۶/۵۷)

دعاش دیر و دراز

(doăș diro derâze)

هرکه ای لاش نه خوان

(har ke ie lâș na xâne)

هرکه او لاش نه خوان

(har ke ou lâș na xâne)

نماز روزش حرُم

(nomâz ruzeaș haroma)

یعنی:

ای کاش من مرغی بودم، در آسمان پرواز می کردم،
 خانه خدا را می دیدم، حصیر در مسجد می انداختم،
 حاجیان کجا کجا؟ سر تخت مصطفی، مصطفی برابرم، هر
 گلی چه عنبرم، رفتم سر دلدل، که دیدم یک جفت بلبل،
 گفتم یا محمد، محمد مشغول خواندن نماز است، دعا و گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رنال جامع علوم انسانی
 ثنایش طولانی و دراز است، هرکس این طرف و یا آن
 طرفش نماز نخواند، نماز و روزه اش حرام است.
 (عبدالحسین فرازمند، دزفول، خوزستان، ۱۱/۹/۴۹)
 متلی به همین مضمون در شوشتر به نقل از ابراهیم
 مشهدی زاده در گنجینه فرهنگ مردم موجود است.

دویتی های محلی در مدح و منقبت حضرت
محمد(ص)

اول نام خدای پاک گویم

درود آن شه لولاک گویم

چو مجنون می روم در کوه و صحرا

ز جور گردش افلاک گویم

بوگو بسم الله ای شیرین نگارم

محمد را بخوان رفر(۱) سوارم

علی و فاطمه با نور عینش

شفیع کرده ترا در آن دیارم

به قرآنی که آیه اش بی شماره

به سلطانی که تیغش ذوالفقاره

سر از بالین عشقت بر ندارم

که تا دین محمد برقراره

اول به خدای حی داور صلوات

دوم به رسول تاج بر سر صلوات

سوم به علی و یازده فرزندش

بر خواجه کاینات یکسر صلوات

۱- نام اسب پیامبر (ص)

ستاره آسمون هیکل کنم مو

سلام بر دین خود حیدر کنم مو

به قرآنی که می‌خونه محمّد

سلام بر روی پیغمبر کنم مو

به گرداب بلا افتاده‌ام یا مصطفی‌ی دستی

به بحر غم گرفتارم علی مرتضی‌ی بهر خدا دستی

زحالات شب معراج دانستم یداللهی

چرا دستم نگیری یا علی بهر خدا دستی

خداوندا جبرئیل تأیید کرده

براق نازنین بر زین کرده

بلند است خطبه نام محمّد

که نورش عالمی رنگین کرده

محمّد خیمه در ناف زمین زد

امیرالمؤمنین شمشیر دین زد

به چرخ چهارمی مولای مهیا

براق جنت آورده به زین زد

از اینجا تا سپاهون تا سر پل

قدم‌های علی با سمّ دلدل

عرق‌هایی بر روی محمّد

چکیده بر زمین حاصل شده گل

من بنده لاله الا الله ام

از دین محمّد رسول الله ام

در مهر نبوت رسول ثقلین

من نقش کف پای ولی الله ام

قد سروت الهی خم نگردد

دل شادت اسیر غم نگردد

به حق مصطفی‌ی سی جزء قرآن

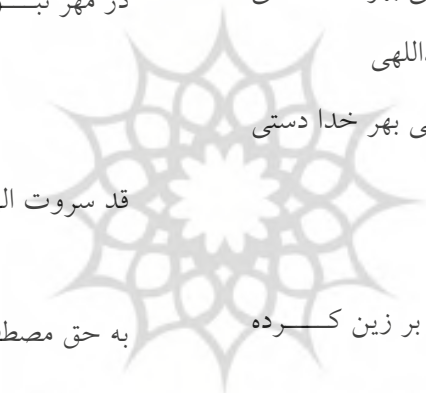
که سایه‌ت از سر مو کم نگردد

دهم صلوات بر سلطان بی‌کین

که وردش قل هو الله است و یاسین

تمام آیه‌ها آمد نشانش

که نور عالم است و سرور دین



پیشگاه علم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

به زین کرده براق نامی آن شب

یا رسول الله بین بار گناه آورده‌ام

زمین و آسمان نورانی آن شب

بر درت این بار با پشت دو تا آورده‌ام

صف اندر صف ملائک پیشوازند

چشم رحمت برگشا موی سفید من نگر

به معراج مه تابانی آن شب

گرچه از شرمندگی روی سیاه آورده‌ام

محمد آفتاب سروری بود

مشامم تازه از بوی محمد

که روح الله صبح احمدی بود

به قربان گل روی محمد

چو روح الله مبشر شد به مختار

اگر باشد مرا صد جان شیرین

به یک دم بی پدر آمد پدیدار

به قربان گل روی محمد

دلم می خواست که پیغمبر بینم

کند از لطف خود ای قادر پاک

دمی با ساقی کوثر نشینم

مرا بی پا و سر بوی محمد

بگیرم در بغل قبر رضا را

چنین بادا چنین بادا چنین باد

حسین را در صف محشر بینم

به حق حرمت بوی محمد

یا رسول الله حبیب خالق یکتا تویی

دلم می خواست که پیغمبر بینم

برگزیده ذوالجلال پاک بی همتا تویی

گهی با ساقی کوثر نشینم

یا رسول الله نبی گویم که مهمان توام

بگیرم در بغل قبر رضا را

من فقییری بهر احسان توام

حسین را در صف محشر بینم

اول به مدینه مصطفی را صلوات

دوم به نجف شیرخدا را صلوات

بارها گفت محمد که علی یار من است

هم به جان علی و جان محمد صلوات

وحدت هدف ما مسلمینه

شعار همه مسلمین همینه

محمد خاتم پیغمبرانه

محمد رهبر کل جهان

الاصل علی دین محمد

بده صلوات بر آل محمد

اگه داری دلی غمگین و خسته

بده صلوات به رخسار محمد

قبای اطلسی داره محمد

عجب خلق خوشی داره محمد

گر آن خواهی محمد را شناسی

بده صلوات بر روی محمد

الله یا محمد یا محمد

مرادم را بده دریای رحمت

محمد در مدینه جا گرفته

به سینه ذکر عین الله گرفته

اول نام خدای پاک گویم

درود آن شه لولاک گویم

چو مجنون می روم در کوه و صحرا

ز جور گردش افلاک گویم

لالایی ها

لالا لالای احمد

لالا لالای گل باغ محمد

محمد در عرب سردار دینه

محمد نور رب العالمینه

محمد که خدا پیغمبریش داد

چراغ آسمان شمع زمینه

لالا لالای پدر داره رود من (۱)

کلام الله به بر داره رود من

کلام الله بیار تا فال گیرم

به زیر فال احوال گیرم

(یدالله جمالی، کرمان، ۱۳۴۷)

لالا لالا گل لاله

پلنگ در کوه می ناله

بابا رفته به دریایی

که آورده سه تا ماهی

یکی سید یکی سرور

یکی اولاد پیغمبر

لالا لالای گل احمد

لالا لالای گل باغ محمد

محمد در عرب سردار دینه

محمد نور رب العالمینه

محمد که خدا پیغمبرش داد

چراغ آسمان شمع زمینه

(زیور سلیمانی، داراب فارس، بی تا و مسعود محفوظی،

سبزوار، ۱۳۵۶).

منابع:

انجوی شیرازی، ابوالقاسم، تمثیل و مثل، جلد اول، تهران:

امیرکبیر، ۱۳۵۳.

امینی، امیرقلی، داستان‌های امثال، اصفهان: بی تا، ۱۳۲۴.

کلام الله شود بر خصم جونم

به غیر از تو دگر یاری نگیرم

لالات کنم و گلی به بالات کنم

شمس و قمر و ستاره همراست کنم

شمس و قمر و ستاره شاه نجف

بزرگت کنم و غلام محمد کنم

لالا، لالای، لالاچه

که مرغ آمد لب تاقچه

که تخ (۱) کرده بهرا بچه

سفید و زرد و بادامچه

یکی گوهر یکی جوهر

یکی اولاد پیغمبر

که پیغمبر دعا می کرد

علی ذکر خدا می کرد

خدای من خدای من

به حق بشنو صدای من

به حق بشنو مرادم ده

از این غرق او (۲) نجاتم ده

۱- تخم

۲- غرق او = غرق آب

- برقعی، سید یحیی، کاوشی در امثال و حکم فارسی، تهران: فروغی، ۱۳۷۶.
- پرتوی آملی، مهدی، ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، جلد ۱، تهران: سنایی، ۱۳۶۵.
- شکورزاده، ابراهیم، دوازده هزار مثل فارسی، مشهد: آستان قدس، ۱۳۸۰.
- حبله رودی، محمدعلی، جامع‌التمثیل، تهران: مطبوعات حسینی، ۱۳۶۷.
- علامه دهخدا، امثال و حکم، جلد چهارم، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- راویان:**
- فاطمه شهابی، یزد، گنجینه فرهنگ مردم.
- منصور شریف همایون، کازرون، فارس، ۱۳۷۰.
- حسن قاسمی پور، ابرکوه یزد، ۱۳۷۶.
- عباس نیکو رنگ، الشتر لرستان، ۱۳۵۶.
- رضا وارسته، اسدآباد همدان، (بی تا).
- حسن برخوردار زاده، بندرعباس، ۱۳۵۶.
- محمد اسماعیل حیدری، اراک، ۱۳۵۲.
- غلامعلی ملاابراهیمی، دماوند، تهران، ۱۳۵۲.
- محمد کریمی فروتقه، کاشمر، خراسان، ۱۳۷۲.
- نورالدین نجفیان، کرند، کرمانشاه، ۱۳۵۴.
- اخترالدوله قهرمان، مشهد، ۱۳۵۴.
- سکینه سلطان پور، یزد، ۱۳۴۷.
- امیراحمدی، یزد، ۱۳۶۱.
- سید رسول پالیزوان، بی جا، ۱۳۵۰.
- قاسم سراوانی، گرگان، ۱۳۵۵.
- محمدعلی قربانی، نائین، اصفهان، ۱۳۵۱.
- تهمینه اجلالی، طالقان، ۱۳۴۶.
- فاطمه بختیاری، بوشهر، ۱۳۴۹.
- احمد زهرائی، برازجان، بوشهر، ۱۳۵۱.
- قادر علی پور، اردکان، یزد، ۱۳۵۷.
- عبدالحسین فرازند، دزفول، خوزستان، ۱۳۴۹.
- یدالله جمالی، کرمان، ۱۳۴۷.
- زیور سلیمانی، داراب فارس، بی تا و مسعود محفوظی، سبزوار، ۱۳۵۶.
- مرحوم سید محمد علی هاشم نیا، بیجار کردستان، ۱۳۷۵.